

حق الله وحق الناس

بسم الله الرحمن الرحيم

چند سال پیش شورای عالی قضائی در جلسه‌ای که گروهی از اساتید و فضلاء حضور داشتند از آنان خواست که یک سلسله از مباحث مربوط به قضاء اسلامی را تحقیق و تدوین نمایند و چهار بحث:

۱ - قضاوت شورائی.

۲ - حرمت نقض حکم حاکم و موارد استثناء آن.

۳ - آداب قضاوت در اسلام.

۴ - حق الله وحق الناس.

به ترتیب به عهده حجج اسلام آقایان حاج شیخ هادی معرفت، حاج سید محسن خرازی، حاج شیخ علی احمدی میانجی و اینجانب گذارده شد، این بحث‌ها در جلسات هفتگی که بنده و آن سه نفر و حجج اسلام آقایان حاج سید مهدی روحانی و حاج شیخ احمد آذری قمی شرکت می‌کردند مورد بحث و گفتگو قرار گرفت و پس از جلسات بسیار، چهار رساله یا مقاله تدوین شد:

۱ - قضاوت شورائی، نوشته آقای معرفت که در مجله دادگستری چاپ شد.

۲ - حرمة نقض حکم الحاکم، نوشته آقای خرازی که در همین مجله (نور علم شماره ۱۱۴/۱۸، ۱۰۵/۱۹، ۱۲۴/۲۰) چاپ شد.

۳ - آداب قضاء نوشته آقای احمدی که آماده چاپ است.

۴ - حق الله وحق الناس، همین نوشتاری که از نظر شما می‌گذرد.

لازم است یادآوری شود که در این مقاله، مواردی که از حیث حکم شرعی، حق الله با حق الناس تفاوت دارد یا قائل به تفاوت دارد یاد شده، و بحث‌های دیگر از قبیل معیار تشخیص حق الله وحق الناس، به فرصتی دیگر موکول گشته، امید است از نظرهای انتقادی و اصلاحی اساتید و افاضل برای تکمیل مقاله استفاده کنیم.

□ فرق اول که برخی از فقهاء گفته اند و مورد قبول مشهور نیست.

امام معصوم (علیه السلام) به علم خود قضات می‌کند هم در حقوق الناس و هم در حقوق الله. اما در غیر امام معصوم، قول مشهور و صحیح این است که او هم مانند امام معصوم به علم خود قضاوت می‌کند مطلقاً چه در حقوق الناس و چه در حقوق الله^۱.

در مقابل قول مشهور دو قول شاذ و غیر صحیح، یکی از ابن جنید^۲ و دیگری از ابن حمزه^۳ نقل شده است.

قال ابن الجنید فی کتابه «الاحمدی»: یحکم الحاکم فیما کان من حدود الله عزوجل بعلمه ولا یحکم فیما کان من حقوق الناس الا بالاقرار او البینه^۴.

همین قول به تفصیل، از برخی فقهای عامه هم نقل شده، سید مرتضی فرماید:
وقال اللیث^۵: لایحکم فی حقوق الناس بعلمه حتی یکون شاهداً آخر فی قضی بشهداته وشهادة الشاهد معه^۶.

البته سید مرتضی فتوای به عدم جواز قضاء به علم را بطور مطلق چه در حق الله و چه

.....

۵- تقدیم و تأخیر مسائل جز در دو سه مورد به ترتیب کتاب جواهر الکلام است.

۱- به شرایع محقق، مسالک شهید ۳۵۹/۲، جواهر الکلام ۸۸/۴۰، کفایة سیزواری کتاب القضاء ص ۳، قواعد علامه، ایضاح فخر ۳۱۲/۴، مفتاح الکرامة ۶/۱۰، مختلف علامه کتاب القضاء ص ۱۴۵، کشف اللثام کتاب القضاء ص ۱۵۰-۱۴۹، تحریر علامه ۱۸۳/۲، مستند تراقی کتاب القضاء ص ۱۵، تحقیق الدلائل کنی ۵۴، قضاء آشتیانی ص ۵۰، قضاء رشتی ۱۰۴/۱، عروة الوثقی ۳۱/۳، قضاء عراقی ۲۱-۲۵، مبانی التکملة خوئی ۱۲/۱، جامع المدارک خوانساری ۱۵/۶، ریاض المسائل ۴۴۷/۲، تحریر الوسیله امام خمینی ۴۰۸/۲ و انتصار سید مرتضی ص ۱۳۰ چاپ سنگی وزیر رجوع شود.

۲- محمد بن احمد الجنید الاسکافی دارای تألیفات فراوان که یکی از آنها «کتاب الاحمدی» است گویند وفات او در ری در ۳۸۱ بوده است (هدیه الاجاب)

۳- ابن حمزة الطوسی ابوجعفر محمد بن علی صاحب تألیفات که یکی از آنها «الوسیله» است که در مجموعه «الجوامع الفقهیه» چاپ شده است. او از علمای سده ششم می‌باشد.

۴- مسالک الافهام ۳۵۹/۲.

۵- لیث بن سعد متوفای ۱۷۵ از پیروان مالک یکی از چهار امام اهل تسنن.

۶- الانتصار ص ۱۳۰، البته ذیل فتوای لیث در فتوای ابن جنید نیست و منظور ما اصل فتوای به تفصیل

است.

در حق الناس به ابن جنید نسبت داده و در ردش فرموده:
لاخلاف بين الامامية في هذه المسألة وقد تقدم اجماعهم ابن الجنيد وتأخر عنه،
وانما عول ابن الجنيد فيها على ضرب من الرأي والاجتهاد وخطاؤه ظاهر...^۷.

واما قول ابن حمزة:

قال في الوسيلة: ويجوز للحاكم المأمون، الحكم بعلمه في حقوق الناس وللإمام في
جميع الحقوق^۸.

و این قول رافخر المحققین در ایضاح و سبزواری در کفایه — و به گفته صاحب مفتاح
الکرامه — چند نفر دیگر از فقهاء به ابن ادریس نسبت داده اند ولی گویا این نسبت درست
نیست.^۹

و نیز در مفتاح الکرامه همین قول به کتاب الحدود نهاییه شیخ طوسی، و نیز به کشف

اللائم نسبت داده شده است.^{۱۰}

برای روشن شدن صحت و سقم این نسبت به نهاییه شیخ کتاب الحدود ص ۲ و کشف
اللائم کتاب القضاء ص ۱۵۰ رجوع شود.

و کیف کان برای فتوای ابن حمزه به دلیل ذیل تمسک و استدلال شده است:

ان حقوق الله تعالى مبنية على الرخصة والمسامحة فلاننا سبها القضاء بالعلم.

پاسخ این استدلال این است که مسامحه و رخصت در حق الله مربوط به قبل از ثبوت حق

است نه بعد از ثبوت حق، پس در صورتی که حاکم علم به ثبوت حق الله داشته باشد و حق الله
ثابت باشد مسامحه وجهی ندارد و باید طبق علم حکم شود.

و برای فتوای ابن جنید ممکن است کسی به خبر حسین بن خالد تمسک کند:

.....

۷- الانتصار ص ۱۳۰.

۸- الوسيلة كتاب القضاء ص ۴.

۹- به مفتاح الکرامه ۳۶/۱۰ و ایضاح الفوائد ۳۱۲/۴ و کفایه سبزواری کتاب القضاء ص ۳ رجوع شود.

۱۰- مفتاح الکرامه ۳۶/۱۰. در مفتاح الکرامه فرموده: وخالف في النهاية في كتاب الحدود

والكشف والوسيلة فذهبوا الى ان غير الامام انما يحكم بعلمه في حقوق الله فقط وهو المنقول عن الاحمدى ومن
العجيب ان ولد المصنف و ابا العباس والصيمرى والخراسانى نسبوا هذا القول لابن ادریس...

در این عبارت قول ابن جنید و قول ابن حمزه با هم خلط شده کما لایخفى، باید فرموده باشد: انما

یحکم بعلمه فی حقوق الناس فقط و هو عکس المنقول عن الاحمدی فراجع.

محمد بن يعقوب عن علي بن محمد، عن محمد بن احمد المحمودي، عن ابيه، عن يونس عن الحسين بن خالد عن ابي عبدالله عليه السلام قال: سمعته يقول: الواجب على الامام^{۱۱} اذا نظر الى رجل يزني او يشرب الخمر ان يقيم عليه الحد ولا يحتاج الى بيّنة مع نظره، لانه امين الله في خلقه، واذا نظر الى رجل يسرق ان يزبره وينهاه ويمضي ويدعه، قلت: وكيف ذلك؟ قال: لان الحق اذا كان لله فالواجب على الامام اقامته، واذا كان للناس فهو للتاس^{۱۲}.

جواب ابن استدلال:

اولاً روايت ضعيف السند است.

وثانياً هذه الرواية — كما قال بعض الاكابر — لا تدل على عدم جواز القضاء بالعلم وانما تدل على كون مطالبه ذي الحق في حق الناس شرطاً لاقامة الحدود كما ان القضاء بالبيّنة والاقرار في حقوق التاس موقوف على مطالبتهم وقد ادعى الاجماع عليه^{۱۳}.

وقد يقال في ردّ ابن الجنيد: اذا ثبت جواز حكم الحاكم بعلمه في الحدود و حقوق الله ففي حقوق التاس بطريق اولي.

واجيب عنه في جامع المدارك: بمنع الاولوية في حقوق الناس وقد قرّر في محلّه عدم اجراء الحد باقرار المرتكب للزنا مع حصول القطع غالباً من جهة اقراره مرّة^{۱۴}.
اقول: الجواب تام ان كان الزنا من حقوق الناس وليس كذلك.

نتيجه بحث اين شد كه تفصيل بين حق الله و حق الناس در مسأله قضاوت قاضی به علم خود، دليلی ندارد و بايد قائل به جواز قضاوت به علم شويم مطلقاً كما هو المشهور.

□ فرق دوم كه به برخی از فقهاء نسبت داده شده و مورد قبول مشهور نيست:

اگر برای قاضی، فساد حکم قاضی قبل ظاهر شد باید حکم آن قاضی را نقض کند

رساله جامع علوم انسانی

۱۱ — بعضی از فقهاء احتمال داده اند منظور از امام در اين روايت امام معصوم باشد و در اين صورت از بحث ما خارج است، وفيه ما لا يخفى.

۱۲ — وسائل الشيعه ۳۴۴/۱۸ به نقل از فروع كافي ج ۷ ص ۲۶۲ و تهذيب شيخ ج ۴۴/۱۰ و استبصار ج ۲۱۶/۴.

۱۳ — قضاء آشتيانی ص ۵۱.

۱۴ — جامع المدارك ۱۵/۶.

چه مورد حکم، حق الله باشد و چه حق الناس، این قول مشهور است^{۱۵}. در مقابل به بعض عامه و مبسوط شیخ طوسی و قواعد علامه حلی نسبت داده شده که قائل به تفصیل شده و گفته اند در مورد حق الله باید نقض کند ولی در مورد حق الناس بدون مطالبه صاحب حق نمی تواند نقض کند^{۱۶}.

البته با دقت در عبارت مبسوط و قواعد اینطور به نظر می آید که نسبت قول به تفصیل به این دو نفر صحیح نباشد و قائل به تفصیل فقط بعض عامه باشد.

عبارت مبسوط این است: اذا ولی القضاء لم يلزمه ان يتبع حکم من كان قبله عندنا وان تبعه جاز، فان بان انه حکم بالحق اقره عليه وان بان انه حکم بالباطل نقضه، وان تحاکم المحکوم عليه وادعی انه حکم عليه بالجور لزمه النظر فيه علی ما بیناه.

وقال المخالف: ليس عليه ان يتبع حکم من كان قبله لان الظاهر من حکمه وقضائه انه وقع موقع الصحة فان اختار ان يتبعه وينظر فيه لم يمنع منه فان كان صواباً لم يعرض له وان كان خطأ، فی ما لا یسوغ فيه الاجتهاد نظرت فان كان حقاً لله تعالی کالعتق والطلاق^{۱۷} نقضه وابطله، لأن له فی حق الله نظراً وان كان ذلك فی حق آدمی لم یکن [له] النظر فيه من غیر مطالبه^{۱۸}.

و ذیل عبارت قواعد علامه این است: والاقرب ان کل حکم ظهر له انه خطأ سواء كان هو الحاکم او السابق فانه ینقضه ویستأنف الحکم بماعلمه حقاً^{۱۹}.

بنابراین نسبت قول به تفصیل به مبسوط و قواعد، صحیح نیست و قائل به این قول فقط بعض عامه است که در عبارت مبسوط یاد شده است.

وکیف کان برای تفصیل اینطور استدلال شده است:

.....
۱۵ - به شرایع محقق، و مسالک شهید ۳۶۰/۲ و جواهر الکلام ۱۰۴/۴۰ و مجمع الفائدة اردبیلی کتاب القضاء ص ۱۳ و تحریر علامه ۱۸۴/۲ و کشف اللثام کتاب القضاء ۱۵۳/۲ و قواعد علامه و ایضاح الفوائد ۳۲۰/۴ رجوع شود.

— ۱۶

۱۷ - در این عبارت عتق و طلاق حق الله شمرده شده، ولی در عبارت بسیاری از فقها حق الناس دانسته شده است. به مفتاح الکرامه ۱۶۵/۱۰ رجوع شود.

۱۸ - مبسوط ۱۰۲/۸.

۱۹ - ایضاح الفوائد ۳۲۰/۴.

قاضی در مورد حق الله حق دارد حکم خطاء را نقض کند تا نگذارد حق الله ضایع شود اما در مورد حق الناس خود صاحب حق باید مطالبه حق کند و شاید هم حق خود را اسقاط کرده باشد.

پاسخ این استدلال این است: قاضی ولایت عامه دارد و همانطور که نباید بگذارد حق الله ضایع شود نباید بگذارد حق الناس هم از بین برود^{۲۰}.
و نیز حکم باطل حکم به غیر ما انزل الله است و از باب وجوب انکار منکر، بر قاضی لازم است جلو تحقق این منکر را بگیرد چه در مورد حق الله و چه در مورد حق الناس^{۲۱}.

نتیجه بحث اینکه: تفصیل بین حق الله و حق الناس در مسأله نقض حکم قاضی دلیلی ندارد و باید قائل شویم در صورت کشف خطاء حکم حاکم قبلی، حاکم جدید حکم او را نقض می کند چه در حق الله و چه در حق الناس کما هو المشهور^{۲۲}.

□ فرق سوم که مورد قبول همه فقهاء است:

لا يجوز إيقاف القاضي عزم الغريم عن الاقرار في حق الناس ويجوز بل يستحب في حق الله تعالى^{۲۳}.

اما عدم الجواز في حق الناس لأنه ظلم لغريمه، واما الجواز بل الاستحباب في حق الله للتأسي بالنبي صلى الله عليه وآله في قضية ما عزن مالك لما جاء الى النبي صلى الله عليه وآله واقترع عنده بالزنا وكان صلى الله عليه وآله يعرض له بالتأويل ويقول له: لعنك

.....
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۲۰ - مفتاح الكرامة ۵۵/۱۰.
۲۱ - جواهر الكلام ۱۴۰/۴۰.

۲۲ - در مورد نقض حکم قاضی و اینکه قاعده اولیه عدم جواز نقض است و موارد استثناء آن که تا هفده مورد گفته شده و تحقیق در این مسأله به رساله ای که حضرت آقای حاج سید محسن خرازی نگاشته اند رجوع شود. این رساله پراچ در مجله نور علم سال چهارم چاپ شده است.

۲۳ - به شرایع و مسالک شهید ۳۶۴/۲ و قواعد علامه چاپ شده با ایضاح ۳۳۵/۴ و کشف اللثام کتاب القضاء ۱۵۹ و کفایه سبزواری کتاب القضاء ص ۵ و مستند نراقی کتاب القضاء ص ۲۱ و جواهر ۱۲۹/۴۰ رجوع شود.

قبلتها، لعلك لمستها ايثاراً للاستتار، والرواية مشهورة^{٢٤}.

اقول: ظاهر عبارات الفقهاء انّ مستند هذا الفرق رواية ماعز وهي كما لا يخفى
ثبتت الفرق بين الحدود وغيرها لامطلق حق الله وحق الناس، وعبارة المسالك مشعرة
لما ذكرنا فراجع.

وقصة ماعز رويت عن طرق الفريقين رواها في التاج الجامع للاصول عن صحيح
الترمذي وغيره، ورواها شيخنا الحرفي الوسائل عن الكافي^{٢٥}.

ونحن ننقل عبارة التاج: وجاء ماعزالاسلمى الى النبي (ص) فقال: انه قدزني،
فاعرض عنه، ثم جاء من شقه الاخر فقال: انه زني فاعرض عنه، ثم جاء من شقه الاخر فقال:
انه قدزني، فامر به في الرابعة فاخرج الى الخرة^{٢٦} فرجم بالحجارة... وفي رواية قال: ابك
جنون؟ قال: لا

وفي رواية اخرى: لعلك قبلت او غمزت او نظرت، قال: لا، قال: احصنت؟ قال:
نعم فأمر برجمه^{٢٧}...

□ فرق چهارم كه مورد قبول مشهور است:

جواز قضاء على الغائب في الجملة مورد قبول اصحاب ما وبعض عامه است^{٢٨} و
روايت ابي البحتري: «لا يقضى على غائب» مردود يا مأول است^{٢٩}.
و مشهور بلکه لاخلاف اين است که جواز قضاء على الغائب اختصاص به حقوق
الناس دارد و در حقوق الله جائز نيست^{٣٠}. برای عدم جواز در حق الله به اجماع واصل،

.....

٢٤ - مسالك ٣٦٤/٢.

٢٥ - الوسائل ٣٧٦/١٨.

٢٦ - نام محلی است خارج مدینه.

٢٧ - التاج كتاب الحدود ٢٥/٣ و نیز به ستن بیهقی ٢٢٦/٨ و کنز العمال ٤٤٢/٥ رجوع شود.

٢٨ - بداية المجتهد ٥١٢/٢.

٢٩ - اقول: هذه الرواية ضعيفة السند، ومعرض عنها او محمولة على انه لايجزم بالقضاء على الغائب
بحيث لا يكون على حجة اذا قدم، راجع الوسائل ٢١٧/١٨.

٣٠ - به شرايع و مسالك ٣٧٠/٢ و جواهر ٢٢٢/٤٠ و تحرير علامه ١٨٧ و ايضاح الفوائد ٣٥٩/٤ و
مفتاح الكرامة ١٦٥/١٠ و عروة الوثقى ٤٧/٣ و تحرير الوسيلة ٤١٤/٢ و مستند نراقی ص ٥٠ كتاب القضاء، و
مجمع الفائدة اردبیلی كتاب القضاء، المطلب الثالث في القضاء على الغائب رجوع شود.

وقاعده تدرء الحدود بالشبهات واینکه در حقوق الله بنا بر تخفیف است تمسک شده است. و ممکن است اینطور بگوئیم: قاعده اولیه عدم جواز قضاء علی الغائب است الا ماخرج بالدلیل، و روایاتی که این مطلب را تجویز می کند اطلاقاً که شامل حقوق الله شود ندارد و بر فرض که اطلاق داشته باشد اجماع در مسأله مقید اطلاق خواهد بود. و الیک روایات الخاصة:

عن جمیل بن دراج عن جماعة من اصحابنا عنهما علیهما السلام قال: الغائب یقضی علیه اذا قامت علیه البیئة ویباع ماله ویقضی عنه دینه وهو غائب ویكون الغائب علی حجة اذ اقدم، قال: ولا یدفع المال الی الذی اقام البیئة الا بکفلاء^{۳۱} وعن جمیل بن دراج عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام نحوه وزاد: اذا لم یکن ملطاً^{۳۲}.

روشن است که ذیل دو روایت مانع از انعقاد اطلاق می باشد گرچه مقید هم نیست و قدر متیقن آن حقوق الناس است.

محقق اردبیلی دلیل مسأله را اجماع، و تخفیف و درء حدود بالشبهات را مؤید آن قرار داده است.^{۳۳}

و مستند نراقی بیان دیگری دارد:

قال: جواز الحکم علی الغائب یختص عندنا کما قیل بحقوق الناس مطلقاً ما لا کانت او عقداً و غیرهما دون حقوق الله المحضة فلا یجوز الحکم فیها علی الغائب وقیل الظاهر انه اجماعی و صرح والدی فی «المعتمد» بالاجماع علیه، و یدل علیه بعد ظاهر الاجماع، الاصل، و قول: «ادروا الحدود بالشبهات^{۳۵}» فان احتمال اقامة الغائب الحجة شبهة وای شبهة. و شمول العمومات لحقوق الله غیر معلوم سیما ما تضمن منه مثل قوله: «احکم بین الناس» و «بینهم» و «اقض لهم».

۳۱ - الوسائل ۲۱۶/۱۸.

۳۲ - الوسائل ۲۱۶/۱۸.

۳۳ - مجمع الفائدة، کتاب القضاء، المطلب الثالث.

۳۴ - لعله ره یشیر الی مقاله الارdebیلی ره.

۳۵ - الوسائل ۳۳۶/۱۸ و ذیله: ولاشفاعة ولاکفالة ولا یمین فی حد.

واما الخبران^{۳۶} فان كانا شاملين لها الا انها يعارضان روايته «قرب الاسناد»^{۳۷} المنجبرة في المورد، فاما يرجح لمرجوحية الخبرين بمخالفة العمل فيه، او يتساقتان فيرجع الى الاصل، مع ان نفس مخالفتها للعمل في المورد يسقط حجيتهما فيه^{۳۸}.

اقول: كلامه الاخير مبنى على قبول الاطلاق في خبري جميل، وفيه مافيه كما مر.

□ فرق پنجم که مورد قبول همه فقهاء است:

دعوى مدعى با بينه او و نيز با اقرار مدعى عليه، ثابت مى شود چه حق الله باشد و چه حق الناس، اما اگر مدعى بينه نداشت و مدعى عليه هم اقرار نکرد در اين صورت بين حق الله و حق الناس فرق است زيرا در حق الناس از مدعى عليه خواسته مى شود که قسم بخورد و با قسم مدعى عليه بر نفى حق، به نفع او حکم، و با قسم مدعى بر ثبوت حق، به نفع او حکم مى شود. اما در حق الله اگر مدعى بينه نداشت و مدعى عليه اقرار نکرد دعوى ثابت نمى شود و مدعى عليه استحلاف نمى شود و نيز قسم مدعى در صورت قسم نخوردن مدعى عليه نتيجه اى ندارد.^{۳۹}

دليل اين فرق روايات است.

عن الحسين بن سعيد عن محمد بن يحيى عن غياث بن ابراهيم عن جعفر عن ابيه، عن امير المؤمنين عليه السلام في حديث قال: لا يستحلف صاحب الحد^{۴۰}.

عن الحسن بن موسى الخشاب عن غياث بن كلوب عن اسحاق بن عمار عن جعفر بن محمد عن ابيه عليهما السلام ان رجلاً استعدى علياً عليه السلام على رجل فقال: انه افترى على، فقال على عليه السلام للرجل: افعلت ما فعلت؟ فقال: لا، ثم قال على عليه السلام

.....

۳۶ - اى خبر جميل عن جماعة من اصحابنا وخير جميل عن محمد بن مسلم راجع الوسائل ۲۱۶/۱۸.

۳۷ - عن ابى البحتري التى مرّت آنفاً.

۳۸ - مستند الشيعة، كتاب القضاء ص ۵۰.

۳۹ - به تحرير الوسيلة امام خمينى ۴۳۰/۲، وتكملة ومبانى التكملة آقاى خوى ۳۰/۱ و تقريرات بحث آقاى گلپايگانى ۴۲۵/۱ و جامع المدارك آقاى خوانسارى ۵۳/۶ و جواهر ۲۵۷/۴۰ و مفتاح الكرامة ۱۰۷/۱ و ۱۱۴ و كفايه سيزوارى كتاب القضاء ص ۱۱ و قضاء الاشتيانى ص ۲۱۰ و قضاء العراقى ص ۸۴ و كشف اللثام كتاب القضاء ص ۱۶۲ و مسالك ۳۷۴/۲ رجوع شود.

۴۰ - وسائل ۳۳۵/۱۸.

للمستعدى: الك بيته؟ قال: فقال: مالى بيته، فاحلفه لى، قال على عليه السلام، ماعليه يمين^{٤١}.

محمد بن على بن الحسين قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: ادراؤا الحدود بالشبهات ولا شفاعة ولا كفالة ولا يمين في حد^{٤٢}.

محمد بن يعقوب عن عدة من اصحابنا عن سهل بن زياد عن احمد بن محمد بن محمد بن ابى نصر عن بعض اصحابنا عن ابى عبدالله عليه السلام قال: اتى رجل امير المؤمنين عليه السلام برجل فقال: هذا قذفى، ولم تكن له بيته، فقال: يا امير المؤمنين استحلفه، فقال: لا يمين في حد ولا قصاص في عظم^{٤٣}.

وفى مستدرک الوسائل ايضاً ثلاث روايات فراجع^{٤٤}.

در روايت اول و سوم و نيز روايت اول مستدرک^{٤٥} اين احتمال هست که مربوط به بحث ما نباشد بلکه منظور اين باشد که قاضى را قسم ندهند براى عدم اجراى حدود الله، همانطور که نبايد براى عدم اجراء حدود شفاعت کرد و يا كفالت کرد^{٤٦}.

تنبیه: در مورد حق الله محض بين اصحاب اختلافى نيست^{٤٧}. و حتى شيخ طوسى هم در مبسوط فرموده است: حقوق الله المحضة لا تسمع فيها الدعوى ولا يحكم فيها بالنكول ورد اليمين^{٤٨}.

اما اگر دعوى مشترك بين حق الله و حق الناس باشد (مانند قذف که چند روايت از روايات باب هم در مورد آن است) نيز از روايات استفاده مى شود که منکرراً قسم نبايد داد اما از شيخ طوسى در مبسوط نقل شده که در اين مسأله فرموده است:

« جازان يحلف ليشبته الحد على القاذف » اي ترجيحاً لحق آدمى على حق الله

.....

٤١ - وسائل ٣٣٥/١٨ به نقل از تهذيب ٣١٤/٦.

٤٢ - وسائل ٣٣٦/١٨ به نقل از فقيه ٥٣/٤.

٤٣ - وسائل ٣٣٥/١٨ به نقل از كافي ٢٥٥/٧ و تهذيب ٧٩/١٠.

٤٤ - مستدرک الوسائل ٢١٩/٣.

٤٥ - دعائم الاسلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله انه نهى عن الايمان فى الحدود.

٤٦ - تقريرات بحث آقاى گلپايگانى ٤٢٧/١ رجوع شود.

٤٧ - قال فى مفتاح الكرامة: لاخلاف بين الاصحاب ... ١١٤/١٠.

٤٨ - المبسوط ٢١٦/٨.

□ فرق ششم که فی الجملة مورد قبول همه است:

لاشکال در اینکه در حقوق الله به شاهد واحد و یمین مدعی، قضاوت و حکم نمی‌شود، اما در حقوق الناس آنچه مسلم است اینکه فی الجملة به شاهد واحد و یمین مدعی حکم می‌شود و اما آیا این مطلب در مطلق حق الناس است چه مالی و چه غیرمالی، و نیز در صورتی که گفته شود مربوط به حق الناس مالی است آیا مخصوص به دین است یا چه دین باشد، چه غیر دین، بین فقها اختلاف است؟

کفایه سبزواری و جواهر و جامع المدارک و تکملة المنهاج قائلند به اینکه در مطلق حق الناس چه مالی و چه غیر مالی به شاهد و یمین ثابت می‌شود. ۵۰
مشهور قائلند به اینکه فقط در حق الناس مالی اعم از دین و غیر دین به شاهد و یمین ثابت می‌شود. ۵۰.

مراسم سلار و غنیة ابن زهره، استبصار شیخ و اصباح صهرشتی و کافی ابی الصلاح قائلند به اینکه فقط در دیون به شاهد و یمین ثابت می‌شود. ۵۱. تحریر الوسیله هم همین قول را شبه دانسته است. ۵۲.

دلیل قول اول صحیحہ محمد بن مسلم از امام باقر (علیه السلام) است که در فقیه و تهذیب روایت شده: محمد بن احمد بن یحیی عن عبیدالله بن احمد عن الحسن بن محبوب عن العلاء عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام قال: لوکان الامر لينا اجزنا شهادة الرجل الواحد اذا علم منه خیر مع یمین الخصم فی حقوق الناس، فاما ماکان من حقوق الله

۴۹ - به تقریرات بحث آقای گلپایگانی ۴۲۸/۱ رجوع شود.

(۵) - کفایه کتاب القضاء ص ۱۲ و جواهر ۲۷۵/۴۰ و تکملة ص ۹ و جامع المدارک ۵۷/۶.

۵۰ - به جواهر ۲۷۵/۴۰ و مبانی التکملة ۳۴/۱ رجوع شود.

۵۱ - به کافی ص ۴۳۸ و استبصار ۳۵/۳ و مراسم چاپ جدید ص ۲۳۳ و غنیة آخر کتاب مراجعه شود عبارت غنیة چنین است: ویقضى بشهادة الواحد مع یمین المدعی فی الدیون بدلیل اجماع الطائفة و یحتج المخالف بمارووه من طرق كثيرة عن النبی (ص) من انه قضی بالیمین مع الشاهد و علی المسألة اجماع الصحابة ایضاً.

۵۲ - تحریر الوسیله ۴۲۴/۲.

عزوجلّ اور رؤیة الهلال فلا ورواه الصدوق باسناده عن الحسن بن محبوب مثله^{۵۳}.
 صاحبان قول اول گفته اند: این روایت مقید ندارد، پس طبق آن باید فتوای داد الآن
 يكون الاجماع على خلافها او خلاف بعض الموارد التي تشملها.
 قول دوم: لولا ادعای اجماع ویا ادعای انصراف حق الناس به حق مالی، دلیلی
 ندارد و الاجماع غیر محقق والانصراف ممنوع^{۵۴}.
 دلیل قول سوم: روایاتی است که لفظ دین در آنها آمده است و به نظر صاحبان این
 قول می تواند مقید روایت محمد بن مسلم باشد.
 عن محمد بن مسلم عن ابي عبدالله عليه السلام قال: كان رسول الله صلى الله عليه
 وآله يجيز في الدين شهادة رجل واحد ويمين صاحب الدين ولم يجز في الهلال الا شاهدي
 عدل.^{۵۵}

گفته شده ذیل روایت می تواند دلیل بر تعمیم صدر روایت باشد فتاقل.
 عن حماد بن عثمان قال: سمعت ابا عبدالله عليه السلام يقول: كان على عليه السلام
 يجيز في الدين شهادة رجل ويمين المدعى.^{۵۶}
 عن ابي بصير قال: سألت ابا عبدالله عليه السلام عن الرجل يكون له عند الرجل الحق
 وله شاهد واحد قال: فقال: كان رسول الله صلى الله عليه وآله يقضى بشاهد ويمين صاحب
 الحق، وذلك في الدين.^{۵۷}
 احتمال اینکه جمله آخر از امام نباشد بعید نیست.
 عن القاسم بن سليمان قال: سمعت ابا عبدالله عليه السلام يقول: قضى رسول الله
 صلى الله عليه وآله بشهادة رجل مع يمين الطالب في الدين وحده.^{۵۸}

- ۵۳ - الوسائل ۱۸/۱۹۵ - ۱۹۶.
 ۵۴ - برای این قول به روایت وارده در قصه درج طلحه (وسائل ۱۸/۱۹۴) هم تمسک شده که درست
 نیست به عروة الوثقی ۳/۹۱ مراجعه شود و نیز به روایت ابن عباس که در مسالك ۲/۳۷۶ و در مبسوط بدون نام
 ابن عباس ۸/۱۸۹ نقل شده تمسک شده که بخاطر عدم اعتبار آن روایت این استدلال نمی تواند تمام باشد.
 ۵۵ - وسائل ۱۸/۱۹۳ به نقل از کافی و تهذیب و استبصار.
 ۵۶ - وسائل ۱۸/۱۹۳ به نقل از همان سه کتاب.
 ۵۷ - وسائل ۱۸/۱۹۳ به نقل از همان سه کتاب.
 ۵۸ - الوسائل ۱۸/۱۹۵ به نقل از تهذیب و استبصار، به مستدرک الوسائل ۳/۲۰۱ هم مراجعه شود.

صاحب تکمله در جواب استدلال به این روایات برای قول سوم گفته: انّ معتبرة محمد بن مسلم قد صرحت بثبوت مطلق حقوق الناس بهما وبها نرفع اليد عن ظهور تلك الروایات ونحملها على ان قضاء رسول الله صلى الله عليه وآله كان في الدين لا ان ثبوت الحق بشاهد ويمين يختص بالدين^{۵۹}.

در تقریرات بحث آقای گلپایگانی آمده: قول دوم صحیح است به خاطر انصراف حق الناس در روایت محمد بن مسلم به حق مالی و اگر کسی این انصراف را نپذیرد می‌گوییم: فهي شبهة مفهومية مرددة بين الاقل والاكثر، والاقل هو المتيقن والمرجع فيما زاد عنه هو «انما اقضى بينكم بالبينات» ... فيقبل الشاهد واليمين في كل ما كان ما لامن حقوق الناس.^{۶۰}

□ فرق هفتم که مورد قبول مشهور بلکه اجماعی است:

اگر قاضی علم پیدا کند که قاضی دیگر حکم کرده است و یا متخاصمین اقرار کنند که قاضی دیگر حکم کرده است لازم است بر او حکم قاضی قبلی را انفاذ کند. اما اگر علم نداشت و اقرار متخاصمین هم نبود ولی بر حکم قاضی دیگر، بیته قائم شد، در اینجا بین حق الله و حق الناس فرق است یعنی بیته بر حکم، در حق الناس قبول می‌شود اما در حق الله پذیرفته نمی‌شود و بر حاکم لازم نیست حکم حاکم دیگر را که بیته بر آن اقامه شده، در حق الله انفاذ کند.^{۶۱}

دلیل این فتوی شهرت بلکه اجماع است که دلیل حجیت بیته را در اینجا تخصیص می‌زند.

مرحوم آشتیانی گفته: دلیل این فتوی این است که ما دلیل عامی که حجیت بیته را عموماً اثبات کند نداریم و در مورد حدود (و حق الله) هم دلیل خاص بر اعتبار بیته در دست

.....
۵۹ - مبانى التكملة ۱/ ۳۴ - ۳۵.

۶۰ - كتاب القضاء ۱/ ۴۵۳.

۶۱ - به شرايع و جواهر ۴۰/ ۳۰۶ و ۳۱۲ و مسالك ۲/ ۳۸۱ و مختلف علامه كتاب القضاء ص ۱۵۴ و

شرح كبير ۲/ ۴۶۷ و مفتاح الكرامة ۱۰/ ۱۷۵ و قواعد علامه و قضاء آشتیانی ص ۲۸۹ و تحرير الوسيلة ۲/ ۴۳۴ رجوع شود.

و اینکه در مورد حق الناس، شرایع فرموده به چهار جهت باید بینه بر حکم را بپذیریم، سه جهت از آن چهار جهت در حق الله جاری نیست و جهت چهارم هم که مساوات بینه و اقرار متخاصمین باشد ممنوع است.

عبارت شرایع این است: لان ذلك مماتمس الحاجة اليه، ولانه لولم يشرع بطلت الحجج مع تناول المدد، ولان المنع من ذلك يؤدي الى استمرار الخصومة في الواقعة الواحدة، ولان الغريمين لوتصادقا ان حاكما حكم عليهما الزمهما الحاكم ما حكم به الاول، فكذا لوقامت البينة^{۶۳}.

قدیستدل برای این فتوی به اینکه، وجوب امضاء حکم حاکم از باب امر به معروف والزام مدعی علیه به آنچه به مقتضای حکم حاکم، مکلف شده است می باشد و روشن است که این بیان در حدود (و حق الله) جاری نیست زیرا اقامه حدود وظیفه حاکم است در صورتی که موجب حدود نزد خود او و یا نزد کسی که او را به اقامه حدود دستور می دهد ثابت شود اما اگر نزد او ثابت نشد نمی تواند اقامه حدود کند...^{۶۴}

پاسخ این استدلال این است که پس چرا اگر متخاصمین اقرار کنند که حاکم دیگر حکم کرده، لازم است حاکم فعلی حکم او را انفاذ کند گرچه در موارد حق الله باشد. وقد یستدل ایضاً برای این فتوی به اینکه: حقوق الله مبنیه علی التخیف^{۶۵}.

مرحوم آشتیانی فرموده: اگر دلیلی که دلالت کند بر اعتبار بینه عموماً داشته باشیم نمی توانیم از آن عموم به این حرفها رفع ید کنیم، زیرا اینکه گفته شده: «حقوق الله مبنیه علی التخیف» اعتبار لم یقم دلیل علی اعتباره.

علاوه باید گفت: قبل از ثبوت حق، به بینه و امثال آن، ممکن است از حیث تخفیف بین حق الله و حق الناس فرق باشد که در اولی اصرار به اثبات بی وجه است، اما پس از ثبوت حق به بینه، بین حق الله و حق الناس از این حیث فرقی نیست و در هیچکدام

.....

۶۲ - در ص ۲۸۹ کتاب القضاء فرموده: قد بینا غیر مرة فی الاصول و الفروع انه لیس لنا عموم یدل علی

اعتبار البینه فی کل موضع.

۶۳ - شرایع چاپ شده در جواهر ۳۰۶/۴۰.

۶۴ - قضاء الآشتیانی ص ۲۹۰.

۶۵ - مسالک ۳۸۱/۲.

نباید مسامحه شود.

مفتاح الكرامة فرموده: اما ثبوتہ فی حقوق الناس لابتنائها علی الاحتیاط والاحتراز عن التضييع مع ملاحظة التضييق واما الحدود وغيرها من حقوق الله فعدمه فيها لاندفاعه بالشبهات، وابتنائها علی التخفيف، ولولا اجماعهم منعقد علی ذلك لكان القول بثبوتہ فيها قویاً جداً. ۶۶

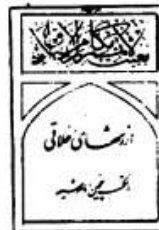
جواهرهم فرموده: بلاخلاف اجده فيه بل حکى الاجماع عليه غير واحد بل قد يشهد له التبع، وهو حجة، لا ما ذكره من درء الحدود بالشبهات التي لا محل لها بعد قيام البيئات...
ادامه دارد



بقیه از صفحه ۱۵۳

۶ - لَا يَكُونُ الْعَبْدُ عَالِمًا حَتَّى لَا يَكُونَ حَاسِدًا لِمَنْ فَوْقَهُ وَلَا مُحَقَّرًا لِمَنْ دُونَهُ.

تحف العقول / ۲۱۵



پیام «الحَسُوذُ لَا يَسُوذُ» حضرت خاتم فریبگی

حدیث «يَا كُلُّ الْاِيْمَانِ» هشدارى نمايان است
حسد در پيشگاه شرع مذموم است و مذموم است

ولكن غبطه ممدوح است و فعل حق پرستان است

۶ - هیچ بنده ای عالم (کامل و حقیقی) نمی باشد تا آنکه نسبت به کسی که برتر از اوست حسد نرزد و آنرا که عقب مانده و به مقام او هنوز نرسیده تحقیرش نکند و کوچکش شمارد.